

جریان خیار در عقود جایز

حیدر باقری اصل*

چکیده

یکی از مسائل مطرح در عقود لازم، جریان خیار در آن عقود است. فقیهان این مسئله را به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، ولی مسئله جریان و عدم جریان خیار در عقود جایز، چندان مورد بررسی و تحلیل فقیهان و حقوقدانان قرار نگرفته است، به طوری که در آن خلأ علمی دیده می‌شود. دلیل این امر آن است که اندیشمندان حقوق، عدم جریان خیار در عقود جایز را یک مسئله مسلم تلقی کرده‌اند، درحالی‌که این مسئله محل اختلاف نظر است و برای روشن شدن حکم مسئله باید مورد بررسی قرار گیرد، تا خلأ علمی موجود مرتفع گردد. این مقاله در صدد تحقق بخشیدن به این هدف است و اقوال و ادله آنها را برای مقصود مذکور با استناد به تحلیل عقلانی و استنباط از منابع حقوق امامیه تحصیل و ارائه کرده است و این مهم‌ترین هدف اصلی تحقیق محسوب می‌شود.

کلیدواژه: عقود جایز، اصل لزوم، خیار، فسخ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* دانشیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه تبریز bagheriasl@tabrizu.ac.ir

تاریخ وصول: ۹۰/۷/۲۰ - پذیرش نهایی: ۹۱/۶/۶

مقدمه

عدم جریان خیار در عقود جایز از سوی محققان حقوق موضوعه یک مسئله مسلم حقوقی تلقی شده است. بررسی آثار مکتوب حقوقدانان این حقیقت را نشان می‌دهد که آنان وجود ماده ۴۵۶ را که جریان خیار را تنها در عقود لازم ممکن می‌داند، یک فرض قانونی دانسته و پرداختن به جریان خیار در عقود جایز را مانند برخی از فقیهان امر زائدی تلقی کرده‌اند، زیرا طبق نظر منکران جریان خیار در عقود جایز، جواز فسخ در ماهیت عقود جایز نهفته شده است (تذکره الفقهاء ۱/۵۱۶)، لذا از این منظر با وجود این امر ذاتی، فایده‌ای برای بحث جریان خیار در این عقود وجود ندارد. به این دلیل مسئله جریان و عدم جریان خیار در عقود جایز، چندان مورد بررسی و تحلیل فقیهان و حقوقدانان قرار نگرفته است. هرچند تلقی مذکور طبق فرض قانونی درست باشد و ماده ۴۵۶ قانون مدنی به این بحث در عقود لازم پایان دهد، ولی اولاً، ماده مذکور در قلمرو عقود لازم است و سیاق ماده مذکور نشان می‌دهد که مفاد آن مشمول عقود جایز نیست و حتی استدلال برخی بر جواز ذاتی عقود جایز به فهم این سیاق کمک کند و ثانیاً، جریان خیار در عقود جایز می‌تواند فایده و آثار حقوقی داشته باشد و تصور بی‌فایده بودن این بحث مردود است، برای مثال صاحب خیار در این عقود می‌تواند از دو امتیاز فسخ بهره‌مند باشد و اگر دست او در استفاده از جواز فسخ ذاتی این عقود کوتاه گردد، از خیار برای فسخ عقود مذکور کمک بگیرد، مانند عقد هبه جایز که با تصرف لازم می‌شود، صاحب خیار می‌تواند آن را در این هنگام با استناد به خیار خود فسخ نماید (جواهرالکلام ۶۱/۳۲) و ثالثاً در مقام بحث علمی تعیین تکلیف حکم مسئله پیش از بررسی علمی آن روش صحیحی نیست. بنابراین، ضرورت طرح مسئله جریان و عدم جریان خیار در عقود جایز و بررسی و ارزیابی ادله هر کدام از جریان و عدم جریان آن بسیار روشن است. سؤال اصلی تحقیق در این مورد آن است که اگر کسی بخواهد جریان خیار را در

عقود جایز رد نماید و یا آن را بپذیرد، توجیه فقهی هر کدام از رد و قبول چگونه است؟

قول مشهور فقیهان جریان هر نوع خیار را در عقود جایز رد کرده و آن را بر خلاف قواعد حاکم بر عقود جایز دانسته‌اند. این گروه از فقیهان تصریح می‌کنند: طبق قواعد حاکم بر عقود جایز، جریان خیار در آنها برخلاف اصل است، ولی قول مقابل فقیهان جریان خیار را در این نوع عقود مانند عقود لازم، صحیح تلقی کرده‌اند. متأسفانه ادله این دو دیدگاه مورد بازبینی دقیق و ارزیابی محققان قرار نگرفته است و از این جهت در مسئله خلأ علمی وجود دارد، لذا این مقاله در صدد است این دو دیدگاه و ادله آنها را طرح، بررسی و ارزیابی نماید، تا

پاسخ سؤال تحقیق و قول مطابق مقررات حاکم بر حقوق امامیه را با استناد به تحلیل عقلانی و استنباط از منابع حقوق امامیه تحصیل و ارائه کند. نوشتار این کار را در دو مقام جداگانه بررسی و تحقیق می‌کند: یکی، ادله فقهی نظریه رد خیار در عقود جایز و بررسی آنها و دیگری، ادله فقهی نظریه قبول آن در عقود جایز و بررسی آنها.

ادله نظریه رد خیار در عقود جایز و بررسی آنها

مشهور فقیهان نظریه رد جریان هر نوع خیاری را در همه عقود جایز داده‌اند. سؤال مهم آن است که آنها کدام ادله را برای اثبات نظریه خود ارائه می‌کنند؟ فقیهان، ادله مختلفی را در حقوق اسلامی برای رد خیار در عقود جایز بیان کرده‌اند که آنها را به ترتیب مطرح و بررسی و ارزیابی می‌کنیم:

۱. اجماع فقها

شیخ طوسی در کتاب خلاف خود، ادعای اجماع بر عدم دخول خیار مجلس در عقود جایز وکالت، عاریه، قرض، جعاله و حواله کرده است. متن بیان ایشان به این شرح است: «خیار مجلس در وکالت، عاریه، قرض، جعاله و حواله نیست ... دلیل ما بر اولی [یعنی موارد وکالت، عاریه، قرض، جعاله و حواله] اجماع است، زیرا بدون اختلاف [فقیهان] خیار مجلس به این عقود، داخل نمی‌شود» (الخلاف/۳/۱۳-۱۴). کتاب غنیه/التزوع نیز اجماع فقیهان امامیه را در عدم جریان خیار مجلس در عقود جایز نقل نموده است (غنیه/۲۲۰). همچنین شیخ انصاری این اجماع غنیه و گفتار شیخ طوسی را در خیار مجلس مکاسب نقل کرده است که نشانه گرایش ایشان به این قول است (المکاسب/۳۱۹)، زیرا وی در ادامه بحث خود استدلال کرده است که معنای درستی برای حق فسخ در عقود جایز وجود ندارد (همان).

۱.۱. نقد و ارزیابی دلیل اجماع

ایراد اول این دلیل آن است که اخص از مدعاست، زیرا ادعا عدم جریان تمام خیارات در عقود جایز است و دلیل مذکور، تنها در مورد عدم جریان خیار مجلس، نقل اجماع می‌کند،

همچنین بحث ما همه عقود جایز است، درحالی که دلیل مذکور، بخشی از عقود جایز را در بر می‌گیرد. بنابراین، دلیل مذکور نسبت به سایر خيارات و دیگر عقود جایز ساکت است. ایراد دوم این است که نحوه دفاع شیخ انصاری از قول شیخ طوسی، استحکام اجماع او را از بین می‌برد، زیرا شیخ انصاری دفاع عقلانی برای تثبیت اجماع شیخ طوسی ارائه می‌دهد و می‌فرماید: «معنای درستی برای خيار در عقود جایز وجود ندارد» (همان). این بیان موضع اجماع را سست می‌کند، زیرا به نظر می‌رسد: علت گرایش فقیهان به عدم جریان خيار در عقود همان دلیل عقلی است و علت تحقق اجماع، این دلیل عقلی فقیهان است، نه اینکه اجماع، کاشف از قول معصوم باشد و همان طوری که در علم اصول فقه بحث شده است، چنین اجماعی ارزش علمی ندارد و قابل استناد شرعی نیست. ایراد سوم این ادعا آن است که خود شیخ طوسی در کتاب مبسوط در تقسیم عقود به اینکه خيارات در کدام عقود، جریان می‌یابند و در کدام عقود جریان نمی‌یابند مطلبی را می‌فرماید که معارض ادعای اجماع ایشان است. متن بیان ایشان به شرح زیر است: «و اما مانعی برای جریان دو خيار [مجلس و شرط] در وکالت، عاریه، قرض، جعاله و حواله وجود ندارد» (المبسوط/۲/۸۲).

شیخ طوسی ادعای اجماع بر عدم جریان خيار مجلس در عقود جایز مذکور را در کتاب خلاف (۱۳/۳-۱۴) و ادعای جریان خيار مجلس را در کتاب مبسوط (۸۲/۲) آورده و به این ترتیب، میان دو قول شیخ طوسی، تعارض پدید آمده است. راه حل این تعارض آن است که قایل شویم شیخ طوسی از گفتار خود در کتاب خلاف رجوع کرده و به قول مذکور در کتاب مبسوط رفته است، زیرا طبق بیان سیدبحرالعلوم: "اولین نوشته شیخ طوسی نهاییه و آخرین نوشته ایشان مبسوط است" (ریحانه الادب/حرف شیخ/۳۲۷) و با این بیان، شیخ طوسی، کتاب خلاف را پیش از کتاب مبسوط نوشته و قول خود را در کتاب خلاف به فتوای خود در کتاب مبسوط، تغییر داده است. بنابراین، اجماع مذکور اعتباری ندارد.

۲. منافات ماهیت عقود جایز با جریان خيار

مشهور فقیهان بین ماهیت عقود جایز و جریان خيار در آنها منافات دیده و تصریح به عدم جریان خيار در عقود جایز نموده‌اند. شهید ثانی (مسالك الافهام/۳/۳۱۱)، اردبیلی (مجمع

الفائده ۳۸۸/۸) و علامه حلی (ارشاد الاذهان/۲۵۴) به عدم جریان خیار در عقود جایز، تصریح کرده‌اند.

حتی علامه حلی در «تذکره» به عدم جریان خیار در عقود جایز جزم پیدا کرده و در دلیل آن فرموده است:

«معنایی برای جریان خیار در عقود جایز وجود ندارد، زیرا خیار در آنها همیشگی و ذاتی است» (تذکره الفقهاء/۱/۵۱۶).

شیخ انصاری جریان خیار در عقود جایز را با ماهیت عقود جایز، منافات دانسته و نوشته است:

«معنای درستی برای خیار در عقود جایز وجود ندارد» (المکاسب/۲۱۹).

بنابراین، طرفین عقد، عقود جایز را هر زمان بخواهند می‌توانند فسخ نمایند، نه اینکه تنها تا زمانی که خیار مجلس باقی است، بتوانند فسخ کنند.

۱,۲. نقد و ارزیابی دلیل دوم

تقریر ما از بیان شیخ طوسی در دلیل اجماع، ایراد گفتار شیخ انصاری را بیشتر واضح می‌کند که فرمود: «معنای درستی برای خیار در عقود جایز وجود ندارد» (همان)، زیرا اگر گفتار شیخ انصاری در این مورد، درست باشد، پس چرا شیخ طوسی، جریان دو خیار مذکور را در عقود جایز صحیح می‌داند. ما توجیهات برخی از فقیهان را نیز در این مورد نمی‌توانیم بپذیریم که ذیلاً بیان می‌گردد:

۱,۱,۲. توجیه اول فرمایش شیخ طوسی از سوی شیخ انصاری

همان طوری که پیشتر گذشت، شیخ طوسی در مبسوط (۸۲/۲) جریان خیار مجلس را علاوه بر خیار شرط در عقود جایز نیز صحیح دانسته است، شیخ انصاری در توجیه سخن شیخ طوسی می‌نویسد:

«و آنچه [از کلام مذکور شیخ طوسی] به ذهن خطور می‌کند این است که: مراد او از جریان دو خیار [مجلس و شرط] در این عقود [جایز]، زمانی است که آنها در ضمن عقد بیع واقع شوند و آنها با فسخ خیار مجلس بیع، منفسخ گردند» (المکاسب/۲۱۹).

شیخ انصاری قول صاحب سرائر (۲۴۶/۲) را نیز در قبول جریان دو خیار مجلس و شرط در عقود جایز به این توجیه حمل کرده (المکاسب/۲۱۹) و استدلال سرائر به امکان فسخ دائمی، اعم از مجلس عقد و غیر مجلس عقد را در عقود جایز (السرائر/۲/۲۴۶) موید گفتار

خود دانسته است (المکاسب/۲۱۹)، ولی این توجیه، همان طوری که خود شیخ انصاری متذکر شده‌اند: «توجیه بعید» (همان) و مخالف ظهور کلام شیخ طوسی است. هرچند موید هم داشته باشد، زیرا اولاً، ظهور کلام شیخ طوسی این است که دو خیار مجلس و شرط به طور مستقل در عقود جایز واقع می‌شوند، نه در ضمن عقد دیگر و ثانیاً، اگر مراد شیخ طوسی از دو خیار مجلس و شرط در عقود جایز، مطابق تفسیر شیخ انصاری از قول او باشد، دو خیار مجلس و شرط در همه عقود جایز جریان می‌یابند و به عقود جایز مذکور اختصاص نمی‌یافتند. هرکدام این مطالب، توجیه مذکور را از کلام شیخ طوسی دور می‌کند.

۲،۱،۲. توجیه دوم فرمایش شیخ طوسی از سوی شهید

شهید اول در سخن شیخ طوسی که فرمود: "دو خیار مجلس و شرط در عقود جایز مذکور جاری می‌شوند" (المبسوط ۲/۸۲) احتمال داده است:
«مراد شیخ طوسی از وجود خیار مجلس و شرط در عقود جایز مذکور، عدم جواز تصرف قبل از انقضای خیار باشد» (الدروس ۳/۲۶۷).

شیخ انصاری در تفسیر کلام مذکور شهید برای سخن شیخ طوسی می‌فرماید:
«شاید مراد شهید [از منع تصرف قبل از انقضای خیار] منع از تصرف ترخیصی شرع در این عقود برای قابل این عقود باشد، نه موجب عقود، زیرا معنای درستی برای جواز تصرف مالک بر انقضای خیار در این عقود وجود ندارد، چون اثر این عقود، تمکن [ممکن شدن] تصرف برای قابل است [و مالک امکان تصرف را همیشه دارد، زیرا مال، مال اوست]، پس کسی که تصرفش بر انقضای خیار [مجلس و یا خیار شرط]، متوقف می‌باشد، قابل است، چون طبق [یک] رأی شیخ طوسی، اثر بیع در تصرف عوضین برای متبایعین، بعد از انقضای خیار است» (المکاسب/۲۱۹).

هرچند شیخ انصاری این توجیه را برای قول شهید ارائه داده، ولی خود در پایان از آن بر گشته و انصاف و تتبع در کلام شیخ طوسی در مبسوط را برخلاف این توجیه دانسته است (همان).

به نظر می‌رسد احتمال درست کلام شیخ طوسی این است که خیار مجلس و شرط در عقود جایز مذکور جریان می‌یابند و اگر کسی ادعا نماید که جریان خیار در عقود جایز، لغو است. به این استدلال که این عقود مطابق ماهیت خود، قابل فسخ است و جریان خیار در آنها اثری ندارد! به وی جواب می‌دهیم: اثر این دو خیار آن است که صاحب خیار، دو فسخ را

نسبت به این عقود جایز پیدا می‌کند (ایصال الطالب/۱۱/۱۲۶): یکی جواز فسخ طبق طبیعت عقود جایز که نوعی حکم شرعی شارع است و دیگری، فسخ بر اساس خیار مجلس و خیار شرط که نوعی حق است و آن را به خیار جعلی و شرط می‌توان تعبیر نمود. اثر دیگر خیار این است که اگر شرط خیار در عقد جایز مثل هبه قرار داده و طرف با تصرف خود در مورد هبه، عقد را از حالت جواز رجوع و فسخ که همان حکم عقود جایز است، خارج سازد و به این ترتیب عقد جایز را عقد لازم کند، می‌تواند از شرط خیار استفاده نماید و آن عقد لازم‌شده را با خیار که از شرط مذکور پدید آمده است، منحل کند، همچنین شرط خیار می‌تواند مقتضای عقد جایز را تأکید کند (جواهر الکلام/۳۲/۶۳).

۳. خلاف اصل بودن جریان خیار در عقود جایز

مشهور فقیهان و حقوقدانان یکی از ادله عدم جریان خیار در عقود جایز را خلاف اصل بودن خیار در این نوع عقود دانسته‌اند. در مورد این بیان آنان سؤال پیش می‌آید که مقصود فقیهان و حقوقدانان از خلاف اصل بودن جریان خیار در عقود جایز چیست؟

۱.۳. نقد و ارزیابی دلیل سوم

دو تفسیر را می‌توان پاسخ سؤال تلقی کرد: یکی اینکه مقصود از خلاف اصل بودن جریان خیار در عقود جایز همان معنای خلاف اصل بودن جریان خیار در عقود لازم باشد. شهید ثانی (تمهید القواعد/۳۲) و نجفی (جواهر الکلام/۳/۲۳) اصل مذکور را «لاصل فی العقود للزوم» دانسته و معنای آن را قاعده عمومی گرفته‌اند و دیگری اینکه مقصود از خلاف اصل بودن جریان خیار در عقود جایز همان معنای استصحاب عدم جریان خیار عقود لازم باشد، چنان‌که شیخ انصاری اصل را «لاصل فی البیع للزوم» گرفته و معنای ترجیحی آن را اصل استصحاب دانسته است (المکاسب/۱۵۶).

بر اساس هر کدام از این دو معنای اصل باید جریان خیار در عقود جایز را نیز نظیر جریان اصل در عقود لازم، خلاف اصل طبیعت عقود بدانیم و ادله وجود خیار را در هر کدام از عقود جایز و یا به‌طور کلی ارائه نماییم، زیرا در صورت عدم وجود دلیل و یا نبود دلیل کافی و وجود شک در جریان خیار، اصل و قاعده مذکور مرجع خواهد بود و بر عدم خیار در مورد آن عقد جایز و یا به‌طور کلی در همه عقود جایز دلالت خواهد کرد (مقدمه علم حقوق/۳۴۵-۳۴۶؛ حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها/۵/ش ۸۷).

بنابراین بیان، باید ادله موجود جریان خیار را در عقود جایز بررسی و تحقیق نمود، تا در صورت وجود دلیل از اصل و قاعده مذکور، استثنا و یا تخصیص تلقی شود و گرنه اصل و قاعده بر موارد شک، ناظر خواهد بود.

ادله نظریه پذیرش خیار در عقود جایز و بررسی آنها

جماعتی از فقیهان، نظریه جریان خیار را در عقود جایز ارائه داده‌اند. قول شیخ طوسی در جریان دو خیار: مجلس و شرط در وکالت، عاریه، قرض، جعاله و حواله، پیشتر بیان شد (المبسوط/۸۲/۲). ابن ادریس نیز جریان دو خیار مجلس و شرط را در عقود جایز پذیرفته است (السرائر/۲/۲۴۶). قاضی ابن براج هم جریان خیار و شرط را در عقود جایز نظیر وکالت، عاریه، قرض، جعاله و حواله، قبول نموده است (المهذب/۱/۳۵۶).

وجود این اقوال اصل جریان خیار را در عقود جایز توجیه می‌کند ولو عده‌ای از فقیهان با این جریان، مخالف باشند، ولی باید دید دلیل یا ادله فقیهان مذکور در قبول جریان خیار در عقود جایز چیست؟

پاسخ این سؤال در آثار مکتوب فقیهان بیشتر از سایر خیارها، در خیار مجلس و شرط بیان شده است، لذا بررسی ادله جریان خیار مجلس و شرط را دنبال می‌کنیم تا جریان سایر خیارها را در عقود جایز با عدم قول به فصل اثبات نماییم:

۱. ادله عمومی صحت جعل شرط

شیخ طوسی (المبسوط/۸۲/۲)، قاضی بن براج (المهذب/۱/۳۵۶) و ابن ادریس حلی (السرائر/۲/۲۴۶) جریان خیار شرط را در بعضی عقود جایز پذیرفته و بدان تصریح کرده‌اند. شافعی هم جریان خیار شرط را در همه عقود جایز پذیرفته، ولی در خیار مجلس دو وجه را بیان کرده است (نووی، المجموع/۹/۱۷۷ و ۱۹۲؛ فتح العزیز/۸/۲۹۷؛ کفایه الاخیار/۱/۱۵۴).

دلیل فقیهان در این مسئله استناد به عموم احادیث نظیر ذیل است:

«الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ: مُؤْمِنُونَ بِأَيْنِدِ شُرُوطِ خُودِ هَسْتَنْدِ» (التهذیب/۷/۳۷۱/

حدیث ۱۵۰۳؛ الاستبصار/۳/۲۳۲/ حدیث ۸۳۵؛ المغنی/۴/۳۸۴؛ الشرح الكبير/۴/۳۸۶؛ تلخیص

الحبیر/۳/۲۳/ حدیث ۱۱۹۵؛ کفایه الاخیار/۱/۱۹۳؛ المصنف/۶/۵۶۸/ حدیث ۲۰۶۴)؛

«كُلُّ شَرْطٍ لَا يُخَالِفُ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ فَأَنَّهُ جَائِزٌ: هر شرطی که مخالف کتاب و سنت نباشد، جایز است» (الكافی/۵/۱۶۹/ حدیث ج ۱؛ من لا یحضره الفقیه/۳/۱۲۷/ حدیث ۵۵۱-۵۵۳؛ تهذیب/۷/۲۲/ حدیث ۹۴ و ۹۸)؛

مقتضای این نوع احادیث، شیوع و اطراد صحت شرط را در هر عقد جایزی اثبات می‌کند، به طوری که می‌توان گفت: دلیل فقیهان در جواز و صحت جریان خیار شرط در عقود جایز عبارت از عموم اخباری است که بر جواز و صحت هر شرطی که با کتاب و سنت، مخالف نیست، دلالت می‌کند. این ادله با جریان هیچ کدام از خيارات در عقود جایز منافات ندارند، بلکه آنها دلالت می‌کنند که هر نوع خیاری می‌تواند در عقود جایز جریان یابد؛ اما از آنجایی که طبق اجماع فقیهان خیار مجلس تنها در عقد بیع جاری می‌شود (المکاسب/۲۱۶) و سایر عقود جایز هم بیع نیستند، لذا خیار مجلس در غیر بیع جاری نمی‌شود. برای مثال، این نوع خیار در عقد حواله جاری نمی‌گردد، زیرا حواله، بیع نیست، بلکه ماهیت حواله، نوعی ابراء محض محسوب می‌شود (الخلاف/۳/۱۳).

اطلاق اجماع ابن زهره (الغنیه/۲۰۲)، شیخ طوسی (خلاف/۳/۱۳-۱۴)، محقق حلی (شرائع الاسلام/۲/۲۷۷)، شهید اول (الدروس/۳/۲۶۷) و اردبیلی (مجمع الفائده/۸/۳۸۸) در اختصاص جریان خیار مجلس به عقد بیع آن است که بگوییم: اطلاق اجماع مورد ادعای آنان، اقتضای جریان خیار شرط را در عقود جایز می‌کند، ولی علامه حلی در آثار مکتوب خود و از جمله در مختلف و تحریر (جواهر الکلام/۳۲/۶۱) و نیز تذکره (۵۱۶/۱)، محقق ثانی (حاشیه الارشاد/۲۵۴) و شهید ثانی (مسالك الافهام/۳/۳۱۱) جریان خیار شرط را از عقود جایز منع نموده‌اند. علامه حلی در تذکره از این قول، نفی باس کرده و استدلال نموده است: «خیار شرط در عقود جایز بر ماهیت این عقود تأثیری ندارد [و چیزی اضافی را بر جواز فسخ آنها نمی‌افزاید]» (تذکره الفقهاء/۱/۵۱۶)، زیرا جواز فسخ جزو ماهیت عقود جایز است و شرط فسخ در آنها، بر ماهیت آنها چیزی اضافه نمی‌کند، ولی این قول ضعیف است، زیرا اثرگذاری بر ماهیت عقد، شرط صحت جعل خیار نیست تا اگر خیار شرط اثری در ماهیت عقدی نگذارد، طرفین عقد نتوانند خیار شرط را در آن عقد جعل کنند. به این دلیل که گاهی خیار شرط مقتضای عقد را تأکید می‌کند. علاوه بر باید دانست که اگر از شرط خیار، خصوص مؤثر بودن در عقود جایز، اراده شود، نزاع لفظی می‌شود. البته گاهی هم خیار شرط در عقود جایز تأثیر می‌گذارد، برای مثال اگر عقد هبه با تصرف، لازم بشود، صاحب خیار می‌تواند آن را در این هنگام، فسخ نماید (جواهر الکلام/۳۲/۶۱)، همچنین بیشتر اوقات، اثر خیار در صورت جریان آن در عقود جایز، این است که صاحب خیار با دو عنوان می‌تواند عقد جایز را فسخ

نماید: یکی از باب جواز فسخ عقود جایز که یک نوع حکم شارع است و طرف عقد نمی‌تواند آن را از خود و طرف مقابل سلب، نفی و اسقاط نماید و یا به وراثت با فوت خود به ارث بگذارد و دیگری، از باب خیار است که آن یک نوع حق می‌باشد و قابل ارث گذاشتن، سلب، نفی و اسقاط از خود و طرف عقد است.

بنابراین، خیار شرط در تمامی عقود جایز جریان می‌یابد، مگر اینکه مورد خاص و دلیل ویژه در مقام باشد. برای مثال شیخ طوسی بیان می‌کند: «اگر عقد وقف را عقد جایز بدانیم، خیار به اجماع فقیهان در آن جاری نمی‌شود و اگر وقف، مشروط به خیار گردد، باطل می‌شود» (المبسوط/۸۱/۲). مؤلف *جواهر الکلام* بر استثنای وقف از جریان خیار شرط، ادعای اجماع کرده و نوشته است:

«اختلاف در مسئله یافته نشد، بلکه در جامع المقاصد، مسالک، محکی خلاف، مبسوط و سرائر بر استثنای مذکور، ادعای اجماع شده است و این اجماع حجت است. به‌ویژه با عبارت‌های مختلف و بنای فقیهان بر احتیاط تام و سبقت تروی و تفکر در آن تأیید شده است. بنابراین خلاف این بیان به دلیل خاص نیاز دارد، تا رافع آن، محسوب شود و بدون چنین دلیل خاصی از آن دست بر داشته نمی‌شود» (جواهر الکلام/۶۲/۳۲).

دلیل بطلان شرط خیار در وقف این است که: اولاً، جعل خیار در وقف برخلاف اجماع فقیهان است، چنان‌که نقل آن گذشت و ثانیاً، برخلاف قصد قربت در وقف است و ثالثاً، وقف فک بدون عوض است، یعنی در وقف، عین مال حبس و منافع آن برای استفاده آزاد می‌شود (قانون مدنی / ماده/۵۵). از این رو، وقف، مانند عتق است و شرط خیار را نمی‌پذیرد. این ادله، از حکم وقف عُمُرِی و حَبْس و آنچه در معنای این دو است نیز فهمیده می‌شود، زیرا آنها، معنای مشترکی دارند.

همچنین دلیل بطلان شرط خیار هبّه غیر معوض بر غیر خویشاوندان نیز این بیان، به‌ویژه، دو دلیل اخیر است، زیرا قصد قربت در هبّه مذکور نیز شرط است و هبه هم مانند وقف فک بدون عوض است؛ بلی اگر در هبه چنین قصد قربتی نباشد می‌توان شرط خیار را در آن گذاشت. از این رو، جواهر الکلام از قول علامه حلی در تذکره آورده است:

«اگر هبه غیر معوض و برای اجنبی باشد و قصد قربت در آن نکند و متهب در آن تصرف نکرده باشد واهب می‌تواند به آن رجوع نماید و اگر به یکی از این قیود اختلال وارد شود، هبه لازم خواه شد» (جواهر الکلام/۶۳/۳۲).

لیکن هر کدام از این ادله، قابل مناقشه و منع است، زیرا: اولاً، - همان طوری که بیان آن پیشتر گذشت - اجماع مقام بحث ما قول معصوم را کشف نمی‌کند، زیرا معارض با اجماع مقابل خود است که بر صحت شرط خیار در نظایر آن مثل وکالت، قرض، جعاله و غیره دلالت می‌کند. این است که مؤلف *جوهر/الکلام* قول اقرب را جریان خیار شرط در هبه دانسته‌اند (همان) و ثانیاً، برخی از فقیهان محل نزاع مذکور را در هبه لازم، اعلام کرده و هبه جایز را از باب تخصص خارج دانسته‌اند. به این استدلال که هبه جایز به ذات و طبیعت خود، قابل فسخ است و به شرط خیار نیازی ندارد (*جوهر الکلام/۳۲/۶۳*). بنابراین، حمل کلام محل نزاع به هبه جایز، درست نیست و ثالثاً، قصد قربت با شرط خیار منافات دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد بهتر این است که جریان و عدم جریان شرط خیار در وقف و آنچه در معنای آن است و نیز هبه را به جریان و عدم جریان شرط خیار در اصل عقود جایز منوط کنیم و موارد مذکور را از آن استثنا نماییم.

۲. اجماع فقها در اختصاص خیار مجلس به بیع

مشهور فقیهان خیار مجلس را به عقد بیع، اختصاص داده و جریان آن را در هر نوع عقدی، اعم از لازم و جایز رد کرده و دلیل استثنای خیار مجلس از جریان در عقود جایز، ادعای اجماع و اصل سالم از معارض در اختصاص خیار مجلس به بیع دانسته‌اند (*جوهر الکلام/۳۲/۶۱*)، ولی باید توجه نمود، چنان که بیان شد خود شیخ طوسی در مبسوط (۸۲/۲)، قاضی ابن برآج در مهذب (۳۵۶/۱)، ابن ادریس حلی در سرائر (۲۴۶/۲) و محقق حلی در *شراعیع* (۳۷۸/۱) این اجماع و اصل را مخالفت کرده و جریان خیار مجلس را در عقود جایز چون: ودیعه، عاریه، قرض، وکالت و جعاله پذیرفته‌اند.

۱،۲. نقد و بررسی دلیل مذکور

به نظر می‌رسد جریان خیار مجلس در عقود جایز وجهه فقهی نداشته باشد، ولی نه به آن دلیل که مؤلف *جوهر/الکلام* فرموده و این قول را ضعیف دانسته و در تأیید این ضعف فرموده است: «خیار فسخ در این عقود جایز، همیشگی است و قابل اسقاط کردن نیست. پس خیار مجلس در آنها تاثیر ندارد؛ مگر اینکه مراد از خیار منع تصرف در مورد عقد جایز قبل از پایان عقد باشد، چنان که شهید اول در *دروس*، این احتمال را از خیار مجلس عقود جایز داده است، ولی دلیلی بر این احتمال شهید وجود ندارد، لذا خیار در ودیعه و غیر آن، صحیح نیست، زیرا عقود جایز خیار را به طور مطلق، منع می‌کند. به این دلیل که اذن فسخ در آنها وجود

دارد. از این رو، علامه حلی، اجماع خلاف را منع کرده است، چرا که اثبات خیار مجلس به طور مطلق، سبب می‌شود که خیار مجلس نیز در عقود جایز، جاری شود، ولی جواب وی این است که خیار مجلس در عقود جایز ممنوع است، نه دیگر خیارها و اگر کسی دومی را اراده کند، نزاع لفظی می‌گردد؛ در هر صورت، برای ثبوت جریان خیار در عقود جایز، دلیلی وجود ندارد، زیرا آن مغایر جواز فسخی است که به اصل شرع، ثابت شده است» (جواهر الکلام/۳۲/۶۱)، بلکه دلیل آن همان اجماع فقیهان در اختصاص خیار مجلس به بیع است. این اجماع آنقدر قوی است که برای خروج از آن، دلیل دیگری لازم است و ادعای فقیهان فوق در جریان خیار مجلس در عقود جایز مذکور کافی نیست. از این رو، طبق نظر دیگر خود شیخ طوسی خیار شرط فسخ در حواله، جریان می‌یابد، ولی خیار مجلس جریان نمی‌یابد (الخلافاً/۳/۱۳؛ المبسوط/۲/۸۰). بنابراین، اگر مالی که در گردن اوست به شخص دیگری، حواله کند و آن شخص دیگر، حواله مذکور را بپذیرد، خیار شرط در آن، صحیح، ولی خیار مجلس باطل است، زیرا دلیل عدم جریان خیار مجلس در حواله آن است که خیار مجلس به بیع اختصاص دارد، ولی اولاً، خیار شرط چنین نیست و جریان آن در حواله جایز است (المبسوط/۲/۸۰) و ثانیاً، دلیل فقیهان امامیه بر جواز و صحت جریان خیار شرط، عبارت از عموم اخباری است که بر جواز و صحت هر شرطی که با کتاب و سنت، مخالف نیست دلالت می‌کند. نمونه این احادیث پیشتر در دو حدیث «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ؛ مَوْمِنُونَ پابند شروط خود هستند» و «كُلُّ شَرْطٍ لَا يُخَالِفُ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ فَإِنَّهُ جَائِزٌ؛ هر شرطی که مخالف کتاب و سنت نباشد، جایز است» بیان شدند. این ادله با هیچ کدام از دو خیار، منافات ندارد، بلکه آنها دلالت می‌کنند که هر دو خیار می‌توانند در عقود جایز، جریان یابند؛ اما از آنجایی که طبق اجماع فقیهان خیار مجلس تنها در عقد بیع، جاری می‌شود (المکاسب/۲۱۶) و حواله هم بیع نیست، بلکه ماهیت حواله، نوعی ابراء محض، محسوب می‌شود، لذا خیار مجلس در حواله از این جهت، داخل نمی‌گردد (الخلافاً/۳/۱۳).

این بیان در قول دیگر خود شیخ طوسی هم آمده است، زیرا چنان که بیان شد، شیخ طوسی دلیل عدم جریان مجلس را اجماع و دلیل جریان خیار شرط را عموم اخباری دانسته است (همان/۱۴) که جواز و صحت هر شرطی غیر از شرط مخالف کتاب و سنت را در عقود بیان کرده است (الکافی/۵/۱۶۹/حدیث ۱؛ من لایحضره الفقیه/۳/۱۲۷/حدیث ۵۵۳؛ التهذیب/۷/۲۲، حدیث ۹۴). هرچند این گفتار شیخ طوسی در خلاف معارض با گفتار او در کتاب مبسوط است، زیرا در مبسوط فرموده است: «و اما مانعی برای ورود خیار مجلس و

شرط در وکالت، عاریه و دایعه، قرض و جعاله نیست» (المبسوط ۸۲/۲) و این مسئله سبب شده است که عده‌ای از فقیهان دست به توجیه قول اخیر شیخ طوسی بزنند تا ظاهر کلام وی را در خلاف با تأویل کلام او در مبسوط حفظ کنند (الدروس ۲۶۷/۳)، ولی چنان‌که بیان آن پیشتر گذشت این توجیهاات، تحلیل درست فقهی ندارند و به نظر می‌رسد که شیخ طوسی از رأی کتاب خلاف به رأی کتاب مبسوط بر گشته است، زیرا مبسوط آخرین کتابی است که شیخ آن را نوشته و خلاف را قبل از مبسوط به نگارش در آورده است؛ مگر اینکه شواهد خود کتاب مبسوط به خلاف این گفتار، شهادت بدهد و ما مجبور باشیم کلام او را به نوعی تأویل کنیم؛ در این صورت، بهترین تأویل آن است که جریان خیار را در عقود برخلاف اصل تلقی کنیم و خیار مجلس را طبق اقوال موجود فقیهان به بیع اختصاص بدهیم و نتیجه بگیریم که جریان خیار مجلس در عقود جایز مذکور برخلاف اصل است و به دلیل جدیدی، نیاز دارد که در مقام بحث، مشاهده نمی‌شود و اگر کسی برای جریان خیار مجلس به ادله صحت شروط تمسک نماید، جواب می‌دهیم که شمولیت این ادله با اقوال فقیهان، تخصیص خورده است و عموم و اطلاق آنها، قابل تمسک نیستند. نظر فقیهان در سبق و رمایه هم ادعای فوق را گواهی می‌کند، زیرا فقیهان خیار مجلس را در سبق و رمایه جاری نمی‌دانند، ولی خیار شرط را در آن دو، جاری می‌دانند. فقیهان بر این مطلب تصریح کرده‌اند، برای مثال شیخ طوسی هم در مبسوط (۸۱/۲) و هم در خلاف (۱۹/۳) بر این مطلب تاکید نموده است. دلیل عدم جریان خیار مجلس در دو عقد سبق و رمایه، آن است که خیار مجلس به بیع، اختصاص دارد و این دو عقد، بیع نیستند، لذا برای جریان خیار مجلس در این دو عقد، دلیلی وجود ندارد، درحالی‌که برای جریان خیار شرط در این دو عقد، دلیل وجود دارد و آن عموم اخباری است (همان) که بر جواز شرط بین مسلمانان، دلالت می‌کند (من لا یحضره الفقیه ۱۲۷/۳/۱ حدیث ۵؛ التهذیب ۲۲/۷/ حدیث ۹۳-۹۴). البته باید دانست که شافعی دو قول متفاوت با قول مذکور در سبق و رمایه دارد، ولی این قول به تفسیر او از ماهیت سبق و رمایه مربوط می‌شود، زیرا شافعی طبق یک قول، سبق و رمایه را مثل اجاره دانسته و حکم آن دو را همان حکم اجاره اعلام کرده است (الوجیز ۲/۲۱۹؛ المجموع ۹/۱۷۸؛ فتح العزیز ۸/۳۰۱) و طبق قول دیگر، سبق و رمایه را مثل جعاله قرار داده و حکم آن دو را همان حکم جعاله دانسته است (همان).

۳. عدم قول به فصل و اجماع مرکب

مباحث پیشین اثبات کرد که ادله فقیهان در قبول جریان خیار در عقود جایز تنها در ذیل خیار مجلس و شرط بیان شده‌اند. ادله پیشین این تحقیق نیز در اثبات و رد جریان خیار

در عقود جایز تنها در محدودهٔ خیار مجلس و شرط بود، همچنین جریان یا عدم جریان دو خیار مذکور در عقود جایز و کالت، عاریه، قرض، جعاله و حواله بود و حکم جریان دو خیار مذکور در سایر عقود جایز مورد بحث و بررسی قرار نگرفت، درحالی که باید حکم جریان خیار شرط در جمیع عقود جایز معلوم باشد. از این رو، در اینجا در صدد آن هستیم که حکم جریان خیار شرط را در جمیع عقود جایز با استناد به عدم قول به فصل و عدم اجماع مرکب اثبات کنیم.

نظریه‌ای که در اینجا، نوشتار از آن دفاع می‌کند این است که خیار مجلس در هیچ کدام از عقود جایز و نیز عقود لازم، غیر از عقد بیع جاری نمی‌شود، چنان که پیشتر به اثبات رسید، دلیل عدم جریان خیار مجلس در عقود جایز و نیز سایر عقود لازم آن است که این نوع خیار به بیع اختصاص دارد، اما امکان جریان خیار شرط در جمیع عقود جایز وجود دارد، مگر اینکه دلیلی موجب استثنای ورود آن شود.

البته این بیان مقابل اصل عدم ورود خیار در عقود، اعم از لزوم و جایز نیست که پیشتر آن را اثبات کردیم، زیرا مراد اصل عدم ورود ترسیم اصل اولی، یعنی با صرف‌نظر از مقام ادلهٔ تخصیص این اصل در مقام بحث بود، درحالی که مراد از اصل امکان جعل خیار در مقام بحث فعلی با استناد به دلیل خاص و تخصیص اصل مذکور است. به عبارت دیگر اصل پیشین در مقام ثبوت بحث بود و اصل فعلی در مقام اثبات بحث است.

مبنای ادعای امکان جریان خیار شرط در همهٔ عقود جایز، تمسک به قول عدم فصل و نیز عدم اجماع مرکب فقیهان در مسئله است.

نحوهٔ تمسک به قول عدم فصل و نیز عدم اجماع مرکب فقیهان در مسئله بدین بیان است که بگوییم: از آنجایی که فقیهان بین جریان و عدم جریان خیار شرط در عقود جایز اجماع مرکب ندارند، بلکه اجماع آنان به صورت تفصیل است، یعنی هر فقیه‌ای که جریان خیار شرط را در عقدی از عقود جایز پذیرفته، جریان آن را در سایر عقود جایز نیز قبول کرده است و اگر جریان خیار شرط را در عقدی از عقود جایز نپذیرفته، جریان آن را در سایر عقود جایز نیز قبول نکرده است، لذا می‌توان با تمسک به قول عدم فصل بین جریان و عدم جریان خیار شرط در عقود جایز و در نتیجه عدم قول به اجماع مرکب در میان جریان و عدم جریان خیار شرط در عقود جایز نتیجه گرفت و گفت: یا باید در تمام موارد به جریان خیار شرط در همهٔ عقود جایز معتقد شویم و یا در تمام موارد به عدم جریان خیار شرط در همهٔ عقود جایز

رای دهیم، زیرا فقیهان میان آن دو، قول به تفصیل و در نتیجه اجماع مرکب بر خلاف گفته مذکور ندارند.

بنابراین، فقدان اجماع مرکب و نیز قول به فصل در خلاف مسئله مذکور سبب می‌شود که ادله صحت عموم جعل شرط خیار در عقود جایز و در نتیجه، جریان خیار در عقود مذکور تقویت شوند و ادله جعل خیار شرط سالم از تعارض باشند، به طوری که می‌توان نتیجه گرفت و گفت: خیار شرط در جمیع عقود جایز جاری است.

بنابراین، اگر فقیهان در مورد ورود و عدم ورود خیار شرط در وصیت، بحثی به میان نیاورده‌اند، به نظر می‌رسد دلیل این مطلب به ماهیت وصیت و اختلاف فقیهان در عقد جایز بودن یا ایقاع بودن آن مربوط باشد. در مورد وصیت باید دانست که فقیهان وصیت را تعریف نکرده‌اند (حقوق مدنی/۳/۶۰). قانون مدنی نیز به تبع حقوق اسلامی، تعریف وصیت را به حال خود رها نموده است (قانون مدنی/مواد/۸۲۵-۲۲۹). این مسئله سبب مجهول شدن ماهیت و تعریف فقهی وصیت بین عقد جایز و ایقاع گردیده است. با این وصف، اگر وصیت را عقد جایز بدانیم بحث ورود و عدم ورود خیار شرط همان بحث عقود جایز خواهد بود و اگر آن را ایقاع بدانیم، بحث جریان و عدم جریان خیار شرط همان بحث ایقاعات خواهد بود (حقوق مدنی/۳/۶۰-۶۱) و در هر صورت، مسئله اصلی در اینجا برای تعیین جریان و عدم جریان خیار شرط، تعیین عقد جایز بودن و یا ایقاع بودن وصیت است. اگر وصیت عقد جایز باشد، مشهور فقیهان خیار شرط را در آن رد خواهند کرد و قول مقابل جریان خیار شرط را در آن توجیه فقهی خواهد نمود. یادآوری این نکته نیز لازم است که وصیت را از باب نمونه و مثال مورد بحث قرار دادیم و به نظر می‌رسد تمام موارد عقود جایز این حکم را نسبت به جعل خیار شرط داشته باشد، زیرا اگر جایز بودن عقدی اثبات گردد، مطابق ادله ارائه شده در نظریه تحقیق نباید در امکان جریان خیار شرط در آن شک نمود.

نتیجه

این تحقیق اثبات نمود که هرچند مشهور فقیهان جریان هر نوع خیار در عقود جایز را با تمسک به سه دلیل: اجماع، منافات خیار با مقتضای عقود جایز و خلاف اصل بودن جریان خیار در عقود جایز، نفی می‌نمایند، ولی نقد و ارزیابی ادله آنان اثبات نمود که آنها دلیل قابل توجه فقهی در اختیار ندارند و ادله مذکور ضعیف هستند و در مقابل فقیهان دیگر به دو دلیل عمومی صحت شروط و عدم اجماع مرکب و قول به تفصیل در جریان و عدم جریان خیار شرط در عقود جایز تمسک می‌نمایند و صحت جریان جمیع خیار شرط در جمیع

عقود جایز را اثبات می‌کنند، مگر اینکه موردی از آن، استثنا شده باشد و از آنجایی که این تحقیق اثبات نمود ادله فقیهان اخیر قوی‌تر از ادله مشهور فقیهان هستند و ایرادهای وارد شده بر نظریه مشهور بر نظریه غیر مشهور وارد نیستند، لذا بر اساس ادله ارائه شده و یافته‌های تحقیق حاضر، نظریه فقیهان غیر مشهور اثبات و تأیید می‌شود و در یک نتیجه کلی می‌توان گفت مبانی و ادله این نظریه توجیه فقهی مناسب‌تری نسبت به قول مشهور دارد و جریان خیار شرط در همه عقود جایز بر خلاف ادعای مشهور فقیهان، مطابق قواعد و مقررات حاکم بر حقوق اسلامی است.

منابع

- ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد [ابن ادریس]، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، موسسه النشر الاسلامی، قم، الطبعة الثانية، ۱۴۱۰ ق.
- ابن زهره، حمزه بن علی الحلبي الحسين، *غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع*، تحقیق ابراهیم بهادری، موسسه الامام الصادق، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۷ ق.
- ابن قدامه، عبدالرحمن بن قدامه، *الشرح الكبير علی متن المقنع*، دار الكتاب العربي، بیروت.
- ابن قدامه، موق الدین عبدالله ابن احمد بن محمد، *المغنی فی الفقه الامام احمد بن حنبل الشیبانی*، تحقیق جماعتی از علما، دار الکتب العربی، بیروت، بی تا.
- ابن حجر، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، *تلخیص الحیبر فی تخریج الرافعی الكبير*، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- ابن شیبیه الکوفی، حافظ عبدالله بن محمد بن ابی شیبیه، *المصنف فی الأحادیث و الآثار*، تحقیق: سعید محمد اللحام، دار الفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ ق.
- اردبیلی، احمد، *مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، تحقیق مجتبی عراقی و علی پناه اشتهاردی و حسین یزدی اصفهانی، موسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۳ ق.
- امامی، سیدحسن، *حقوق مدنی*، انتشارات کتابفروشی اسلامی، تهران، چاپ یازدهم ۱۳۷۱.
- انصاری [شیخ]، مرتضی، *المکاسب*، اطلاعات، تبریز، چاپ دوم، چاپ سنگی [ط.ق.]. ۱۳۷۵ ق.
- تبریزی مدرس، محمدعلی، *ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب*، مکتبه الخیام، قم، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش.
- جبعی عاملی، زین الدین [شهید ثانی]، *مسالك الافهام الی تنقیح سرائع الاسلام*، تحقیق و نشر مؤسسه المعارف اسلامی، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ ق.
- _____، *الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه*، تعلیق محمد کلانتری، دارالعالم الاسلامی، بیروت، بی تا.
- _____، *تمهید القواعد*، مکتبه المفید، قم، الطبعة الاولى، بی تا.

- الحسینی، **کفایه الاخیار فی غایه الاختصار**، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
- حسینی شیرازی، سیدمحمد، **ایصال الطالب الی مکاسب**، علمی، تهران، بی تا.
- _____، **التعلیقات للشرایع**، مؤسسه معارف اسلامی، بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ق.
- _____، حلی، حسن بن یوسف بن علی مطهر حلی اسدی [علامه]، **تذکره الفقهاء**، المکتبه الرضویه لاحیاء التراث الجعفریه، قم، الطبعة الحجریه.
- _____، **ارشاد الاذهان الی احکام الایمان**، تحقیق: الشیخ فارس الحسون، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۰ق.
- _____، رافی، عبدالکریم بن محمد رافی، **فتح العزیز فی شرح الوجیز**، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- _____، صدوق، محمد بن علی [شیخ صدوق]، **من لا یحضره الفقیه، الحیدریه**، النجف الاشرف، ۱۳۷۸ق.
- _____، طوسی، محمد بن حسن [شیخ الطائفه]، **تهذیب الاحکام**، تحقیق سیدمحمدحسن موسوی خراسانی و تصحیح محمد آخوندی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، الطبعة الرابعه، ۱۳۶۵ش.
- _____، **المبسوط فی فقه الامامیه**، تصحیح و تعلیق محمدتقی کشفی، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، تهران، ۱۳۸۷ق.
- _____، **الخلافا**، تحقیق سیدعلی خراسانی، سیدجواد تهرانی و محمد مهدی نجفی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۷ق.
- _____، **الاستبصار فیما اختلف من الاخبار**، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ق.
- _____، عاملی، محمد جمال الدین مکی [شهید اول]، **الدروس**، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ق.
- غزالی، محمد، **الوجیز فی فقه الامام الشافعی**، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
- قاضی ابن براج، عبدالعزیز، **المهذب**، تحقیق تحت اشراف آیه الله جعفر سبحانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ق.
- کاتوزیان، ناصر، **قواعد عمومی قراردادها**، ج ۵، نشر میزان، تهران، ۱۳۷۸.
- _____، **مقدمه علم حقوق**، شرکت انتشارات بهمن برنا، چاپ یازدهم، ۱۳۷۱ش.
- _____، کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۱ق.
- _____، محقق ثانی، علی بن حسین [کرکی]، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ق.
- _____، نجفی، محمدحسن [صاحب جواهر]، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، تحقیق و تعلیق محمد القوچانی، دار الاحیاء التراث العربیه، بیروت، الطبعة السابعه، ۱۹۸۱م.
- _____، النووی، ابو زکریا محیی الدین بن شرف، **المجموع شرح المهذب**، دار الفکر، بیروت، بی تا.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی